

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه سوم (۱۴۰۱/۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وجه افضل بودن "توکل" و "رضا"

دلیل افضلیت توکل و رضا چیست؟ گفته شد که ثمرات و آثاری که این دو صفت در قلب و رفتار انسان دارد خود نشانگر افضلیت آن است. آن آثار در جلسه قبل ذکر شد گفته شد که اثر توکل و رضا در انسان چیست؟

گفته شد که توکل و رضا انسان را از کفر عملی باز می دارد، هم و غم و خاطر پریشانی را از انسان برطرف می کند، عبادت او را اصلاح می کند و کاری می کند که از غیر خدا واهمه ای نداشته باشد. از شبهات رها می شود و شبهه برای او روشن می شود و اینکه از سلطه و اغوای شیطان رهایی می یابد و اگرچه شیطان او را وسوسه می کند ولی کارایی و نفوذی ندارد و موجب اغواشدن او نمی شود.

این مجموعه نشان از تحول عظیمی در صاحب این دو صفت و نورانیتی در او است.

دو رکن سیر الی الله

اصولا در سیر الی الله و قرب به او و مسیر معرفت النفس دو رکن یا دو گام بیشتر ندارد و آن در سلسه مباحث سلوک معنوی توضیح داده شد. یکی رهاشدن و کنده شدن و قطع تعلقات است و دیگری توجه تام به خداوند متعال است. تمام برنامه های شریعت و قرآن و سنت برای این است که این دو گام و این دو مرحله را انسان طی کند:

۱. اینکه بتواند از ما سوی الله دل بکند و تعلقات او قطع شود.

۲. توجه تام به حقتعالی و اسماء و صفات الهی و عالم غیب است.

هر اندازه قطع تعلق بیشتر شود توجه هم بیشتر می شود و هر چه توجه بیشتر می شود تعلق هم کمتر می شود. ولی دو مرحله است. توکل و رضا در گام اول خیلی مهم و موثر است؛ اینکه انسان بفهمد اون ابهت و عظمت و اثرگذاری و همی ما سوی الله را بشناسد و از آن بگذرد و بفهمد که در این عالم هیچ چیز جز خدای متعال در او و حالات و سرنوشت اش موثر نیست. توکل و رضا همین است و اگر این حاصل شود وابستگی و دلبستگی انسان به اسباب و علل و «ما سوی الله» قطع می شود.

افضل الاعمال در غیر حدیث معراج

نکته دیگر درباره محتوا و مفهوم بخش اول حدیث ارتباط ندارد ولی قابل درنگ است. این حدیث شریف خداوند متعال به پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند که افضل الاعمال توکل و رضا به قضا و قدر و تقسیم الهی است ولی در روایات دیگر افضل الاعمال چیزهای دیگری معرفی شده است.

آن چه در این حدیث شریف آمده با محتوای دیگر روایات و همچنین قرآن کریم چه نسبتی دارد؟

«أَحْسَنُ عَمَلًا»

ابتدا اگر در قرآن تأمل کنیم به این نکته می‌رسیم که مساله افضل الاعمال مطرح نیست بلکه احسن الاعمال مطرح است. تعبیری که درباره اعمال است: «لِيَبْلُغُوَكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ نه افضل بودن بلکه حُسن داشتن و زیبایی داشتن عمل مطلوب است. لازمه احسن بودن افضل بودن هم هست.

فرض کنید انسان کی حَسَن و زیبا است آن موقع که ابعاد چهره او تناسب ویژه‌ای داشته باشند. چشم و بینی و گوش و پیشانی و دندان و ... هرکدام در بهترین جای آن نقطه‌ای که باید باشد قرار گرفته باشد تناسب آن با اجزاء پیرامونی اش، حسن و زیبا می‌شود.

عمل احسن هم همینگونه است که اجزاء آن بهترین وضع و نسبت و بهترین ثمر و غایات را داشته باشد. به همین خاطر باید عناوینی را که در روایات به عنوان افضل الاعمال آمده است مرور کنیم و قدر مشترک را پیدا کنیم.

عمل دشوارتر

از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده است: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»^۲ سخت و دشوارترین عمل افضل اعمال است.

عمل مکروه‌تر

از امیرالمومنین روایت شده است که «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ»^۳ افضل اعمال آن است که نفس انسان دوست ندارد و بر آن خود را مجبور می‌کند. این با همان "احمرها" در یک سلك هستند سخت‌ترین اعمال برای انسان، همان است که دوست ندارد. هرچه انسان دوست نداشته باشد سخت‌تر است.

^۱ هود: ۷ و ملک ۲.

^۲ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۷.

^۳ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۱، رقم ۲۴۹.

عمل خالص تر

«أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ»^۴ هر عملی که خالص تر باشد و اغراض غیر الهی در آن نباشد افضل است.

ملازم حق بودن

در روایت دیگر «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ لُزُومُ الْحَقِّ»^۵ ملازم حق بودن افضل اعمال است. انسان ببیند حق در هر موضوعی چیست همان را انجام دهد. از حق فاصله نگیرد و عبور نکند.

عمل با دوام تر

در روایت دیگر «أَفْضَلُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ»^۶.

این روایت قاعدتا در بحث ما نمی گنجد چرا که نفرمود "افضل الاعمال" بلکه "افضل العمل" فرمود و ما آن را به خاطر دیگری در این بحث آوردیم. شاید مراد این باشد که عمل واحد اگر بخواهد ثمره ای داشته باشد، ویژگی مداومت و دوام را لازم دارد هر چند عمل ناچیزی باشد و خیلی هم سخت نباشد و مورد کراهت هم نباشد ولی مداومت کردن بر آن مهم است و اثر خود را دارد.

اطعام و خوش گویی

در روایت دیگر از پیامبر بزرگوار اسلام [«أَخَذَ رَجُلٌ بِلِجَامِ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ: [إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَإِطْيَابُ الْكَلَامِ.»]^۷ طعام به دیگران دادن و کلام پاکیزه گفتن افضل اعمال است. کلامی که بدون درشتی و توهین و تمسخر و طعنه زدن باشد. تنقیص و تعبیر و سرزنش نباشد.

ایمان و تصدیق

در روایت دیگر از رسول اکرم آمده است: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ وَتَصْدِيقٌ بِهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَحَجٌّ مَبْرُورٌ، وَ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ لِيْنُ الْكَلَامِ وَ السَّمَاْحَةُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ أَهْوَنُ عَلَيْكَ

^۴ تصنیف غرر الحکم، ص ۱۵۵، ح ۲۹۰۱.

^۵ همان، ص ۱۵۶، ح ۲۹۲۹.

^۶ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۳.

^۷ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۴۴۶ و ج ۲، ص ۳۸۷، ح ۵.

مِنْ ذَلِكَ لَا تَتَّهِمُ اللَّهُ فِي شَيْءٍ قَضَاهُ اللَّهُ عَلَيْكَ»^۸ بهترین عمل‌ها ایمان و تصدیق خداوند است. در ایمان تصدیق وجود دارد ولی این که تصدیق در کنار ایمان آمده است یعنی تصدیق عملی. اعمال و اخلاق انسان نشان بدهد که او موحد است.

حج نیک داشتن افضل است. سهل گیر و خوش اخلاق باشد خدا را بر قضایی که وارد کرده است و حادثه بدی که اتفاق می افتد متهم نکند که خدا او را دوست ندارد و نگوید چرا این حادثه آمد. گاهی کسی اتهام نمی زند ولی رضایت قلبی هم ندارد.

همانطور که قابل مشاهده است در این روایت افضل الاعمال درجه بندی شده است. درجه بالای آن ایمان و متوسط اطعام و لین کلام و درجه پایین آن اتهام نزدن است.

معرفت

از پیامبر گرامی اسلام نقل است که: [«سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ فَقَالَ [الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ الْفِقْهُ فِي دِينِهِ»^۹ افضل اعمال معرفت به خدا و تفقه در دین است.

ادخال سرور

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام: «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَفْضَلُ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.»^{۱۰} بعد از ایمان چیزی بالاتر از ادخال سرور در مومنین نیست.

نماز سر وقت

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةُ لَوْ قَتَبَهَا...»^{۱۱} سر وقت نماز خواندن و مراقبت بر نماز داشتن برترین عمل است

جمع بندی

از تامل در این روایات برای وجه جمع بین اینها نکاتی به دست می آید:

^۸ کنز العمال، ح ۴۳۶۳۹

^۹ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۲.

^{۱۰} بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۳.

^{۱۱} همان، ص ۸۵، ح ۱۰۰.

- ۱- بعضی از روایات به ملاک افضلیت و اثری که باید داشته باشد نظارت دارند تعبیری چون «ارید وجه الله - احمدها - لزوم الحق - ما اکرهت علیه» از این دست هستند. چرا که این موارد، نشانه قطع تعلق است و این موثر است. عمل سخت و مکروه و آن که دقیق است که از حق فاصله نگیرد و همینطور تداوم نماز اول وقت همه نشان تعلق نداشتن است. مثلا در میان طلاب نماز اول وقت به خاطر شکل زندگی ایشان و اینکه درس و بحث قبل از نماز به پایان می رسد معمولا (به ناچار) نماز اول وقت را در برنامه دارند اما در سفر یا جایی یا وقتی که مشکلی وجود دارد دیگر این برنامه معلوم نیست ادامه پیدا کند.
- اگر کسی که چنین همت بزرگی داشته باشد که در هر شرایط و زمانی نماز اول وقت بخواند معلوم می شود که وابستگی و دلبستگی او به غیر خدا، کم شده است؛ چرا که وقتی نماز را به خاطر کاری عقب می اندازد معلوم می شود به نتیجه آن کار تعلق دارد و آن را موثرتر از خدا می داند و این با توکل و رضا سازگار نیست.
- ۲- بعضی از این روایات ناظر به نسبی بودن برتری یک عمل است. و افضلیت نسبی نه مطلق و حقیقی را بیان می کنند. مثل روایت هفتم که حضرت فرمودند نسبی است که اول ایمان است و بعد تصدیق است و بعد اطعام و
- ۳- برخی روایات هم ناظر به حوزه خاصی هستند انگار شان نزول دارند؛ یعنی در زمانی بوده است که مثلا اطرافیان حضرت اختلافی یا نقص روابط اجتماعی داشته اند لذا حضرت می فرماید: "افضل الاعمال ادخال السرور" غرض حضرت از این فرمایش توجه دادن به روابط اجتماعی بوده است نه اینکه مهمتر از همه اعمال باشد.
- انتظار الفرج یک امر سلبی نیست و حرکت و مجاهدتهایی دارد آن اساسا فلسفه خلقت است انتظار تحقق فلسفه هستی است که عصر مهدویت است. اما در ادخال سرور و اطعام الطعام، توجه دادن به موارد مغفول عنه است.
- ۴- بعضی روایات هم توسعه در معنای عمل است؛ مثلا وقتی ایمان و تصدیق را افضل عمل می خوانند این توسعه در معنای عمل است. اگر این توسعه باشد بله حتی می توان گفت که ایمان قبل از «توکل» است و ریشه «توکل و رضا» است.

بخش دوم حدیث

بخش دوم حدیث ناظر به روابط اجتماعی مومنین است:

«يَا أَحْمَدُ! وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ، وَ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَعَاظِفِينَ [لِلْمُتَقَاعِبِينَ] فِيَّ، وَ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيَّ، وَ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ»

برای کسانی که تحابب فی الله دارند یعنی همدیگر را در راه خدا دوست دارند، محبت من واجب شده است. همینطور برای کسانی که نسبت به هم عطوفت دارند. و همچنین کسانی که با هم صله رحم دارند و تواصل و ارتباط و رفت و آمد دارند. و نیز محبت من بر کسانی که توکل بر من دارند واجب شد.

این بخش و بخشهای بعدی به وظایف مومنین و اینکه در روابط اجتماعی چگونه باشند، اختصاص دارد. این بخش اهمیت و موضوعیت روابط میان مومنین و اخلاق اجتماعی را در نظر الهی، نشان می دهد؛ چرا که بعد از توکل و رضا می فرماید، مومن باید اینگونه باشد. و بعدها خواهیم گفت که این مساله چه قدر مورد تاکید عارفان هم بوده است.

وظایف نسبت به مومنین

انسان یک وظایف ایجابی و یک وظیفه محافظتی نسبت به مردم و مومنین دارد. وظایف ایجابی در این روایت آمده و در ادامه هم می آید که چه وظایفی نسبت به مومنین و مسلمان ها دارد. وظیفه محافظتی این است که چگونه در جامعه و روابط اجتماعی خود را حفظ کند؛ یعنی در عین حال که باید به مردم احسان و تواصل و محبت و مهربانی و حسن خلق داشته باشد نباید این روابط آثار سوء در قلب او بگذارد چون اصولاً توجه به خلق خدا و مهربانی کردن در عین حال که خیر است می تواند حجاب باشد و البته نمی شود آن را رها کرد و برای اینکه مبتلا به حجاب نشد، عزلت و جدایی را برگزید بلکه باید در این محیط برود و البته در عین حال باید بداند جایی می رود که حجاب بر حجاب و غفلت زاست.

در ادعیه هم این وجوب را داریم که: «إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونٍ السَّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا»^{۱۲} آثار یعنی خلق و فعالیت های اجتماعی که امر به رجوع به آن ها شده است. حالا که در آثار می روم تو مرا حفظ کن و کاری کن سر و جان من تعلق به این آثار پیدا نکند برای من پوششی از نور قرار بده!

^{۱۲} دعای عرفه. ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

و در بخش دیگر دارد: «إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَرَارِ»^{۱۳} تردد میان خلق مانع زیارت تو می شود و من محروم می شوم.

یک پارادوکس است که هم باید رفت و هم وقتی بروی چوب غفلت و حجاب خواهی خورد.

این بخش وظایف ایجابی را نسبت به جامعه و مومنین بیان می کند و نمی شود انسان در این مساله کسری جدی داشته باشد و به معرفت الله و تهذیب نفس برسد. گاهی یک کوتاهی در این زمینه ها زحمات چند ساله را از بین می برد. در سفارشات عرفا و بزرگان غیر از معصومین علیهم السلام بسیار وجود دارد که باید قلب مردم را بدست آورد و کوتاهی نکند و خیلی هم این کار موثر است.

اوایل طلبگی به ما فهماندند که همه رفتارهایی چون دعوا و زد و خورد و ... با همسالان گذشته باید اصلاح شود و این کار را کردیم و از همه حلالیت طلب کردیم که بشود در مسیر معنوی کاری انجام داد و این خیلی موثر بود.

یک مورد در خانه پدری که بودیم شنبه ها صبح مدرسه می رفتیم و تا چهارشنبه به خانه بر نمی گشتیم. یکبار در خانه با برادر بزرگتر دلخوری پیش آمد مدرسه که رفتیم درس را نمی فهمیدیم تا اینکه برگشتم و شیرینی خریدم و آشتی کردیم و بعد که مدرسه رفتیم حال خوب برگشت.

وظایف ایجابی

۱- دوست داشتن مومنین

فرمود: « يَا أَحْمَدُ! وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ » وظیفه اول محبت فی الله است. اگر انسان می خواهد که به محبت الهی برسد باید مومنین را دوست داشته باشد و باید میان ایشان باید تحابب باشد.

این محبت اجتماعی و دوست داشتن و محبت به یکدیگر از ضروریات سعادت جامعه اسلامی است که علت آن و اهمیت آن را بعد خواهیم گفت. این وحدت و اتحاد اجتماعی و دینی معلول همین تحابب و تعاطف و تواصل است.

^{۱۳} همان، ص ۲۲۵.

قرآن کریم یکی از مهمترین نعمت های الهی به مومنین را همین تحابب معرفی می کند: «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^{۱۴} خداوند متعال می فرماید ما با آموزه های قرآنی و ایمان، دل های شما را تالیف و بهم نزدیک کردیم و در اثر این نعمت بزرگ شما برادران دینی شدید.

و می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^{۱۵} همانطور که علامه رضوان الله علیه فرمودند این آیه شریفه به این معناست که مومنان باید یکدیگر را دوست داشته باشند و این واجب است. ولایت معلول محبت است لذا اولیای یکدیگر بودن یعنی محبت داشتن به همدیگر و به خاطر محبت است که نگران آینده هم هستند و امر و نهی و رسیدگی [و اعمال ولایت] می کنند.

اصولا در مفهوم ولایت (سرپرستی) محبت وجود دارد. سرپرستی که برآمده از محبت نباشد جز خسارت چیزی نیست. اگر امام معصوم علیه السلام ولایت تشریحی پیدا می کند به خاطر محبت او است که فوق محبت دیگران به مردم و بشر محبت دارد و گرنه نمی تواند ولایت پیدا کند.

در آیات قرآن آیه دیگری هم وجود دارد که «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»^{۱۶} درست است که این آیه شریفه درباره زن و شوهر است چراکه صدر این آیه از نشانه های الهی مذکر و مؤنث را از نفس واحد آفرید و محبت و مودت ایجاد کرد اما در نگاه اطلاقی بین زن و مرد مومن مودت و رحمت ایجاد شده است.

در فرق میان محبت و مودت باید گفت که محبت امر قلبی است ولی مودت امر قلبی است که در عمل و رفتار ظاهر می شود. گاهی کسی را دوست دارد ولی کاری برای او نمی تواند انجام دهد مثلا در کشور دیگری است که حتی تماس هم نمی شود با او داشته باشد. گاهی محبت و دوست داشتن را در عمل و رفتار و احسان و شفقت نشان می دهد این مودت است.

به همین خاطر انسان نسبت به خدای متعال محبت می تواند داشته باشد ولی مودت نمی تواند داشته باشد. چون نمی تواند از خدا مراقبت کند یا شفقت داشته باشد و یا خیری برساند. اما خداوند متعال هم حبیب است و هم ودود است. هم محبت دارد و هم مودت دارد.

^{۱۴} آل عمران: ۱۰۳.

^{۱۵} توبه: ۷۱.

^{۱۶} روم: ۲۱.

مودت مراقبت از محبوب است لذا در آیه مودت از محبت استفاده نشده است چرا که باید مراقب اهل بیت علیهم السلام بود و به ایشان خیر رساند و احسان کرد و شفقت داشت و نباید صرف محبت باشد. پس محبت صرفا امری قلبی است و مودت همان امر قلبی است که در اعمال کریمانه و احسان و لطف و شفقت نسبت به محبوب بروز کرده است.

به تعبیر علامه طباطبایی رحمة الله علیه نسبت محبت و مودت نسبت خضوع و خشوع است. خشوع امر قلبی است وقتی این امر قلبی در چهره و رفتار و حرکات انسان بروز پیدا می کند خضوع می شود.

حَبِّ فِي اللَّهِ به عنوان یک واجب و فریضه در روایات معرفی شده است. «**الْحُبُّ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ**»^{۱۷} صرفا یک فضیلت اخلاقی نیست و یک واجب است و مانند نماز و روزه و حج مورد سوال و مواخذه است. یکی از نقصان های ما در فهم معارف اهل بیت علیهم السلام این است که واجبات را منحصر در حوزه فقه عملی می دانیم و حرمت و حلیت و وجوب را در محرمات و واجبات فقهی محدود کرده ایم و آنقدر تکرار کرده ایم که خودمان هم اعتقاد و باور پیدا نمی کنیم که «حَبِّ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ» است را مثل واجب فقهی بدانیم.

سلم ممکن است باشد ولی محبت نباشد. سلم نسبت به خواسته های طرف مقابل است و می تواند از روی وظیفه یا ترس و باشد.

در روایت دیگر دارد: «**يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحِبِّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِي اللَّهِ وَ وَالِ فِي اللَّهِ وَ عَادِ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَ لَآيَةُ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ**»^{۱۸} مومن باید هم محبت و هم بغض «فی الله» نسبت به دشمنان خدا داشته باشد و هم ولایت فی الله داشته باشد.

«**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**» مفاد همین روایت را تایید می کند. اگر می خواهد که به ولایت و قرب الهی برسد یکی از ارکان آن همین حَبِّ و بغض فی الله است. این ولایت همان ولایت خاصی است که خدا به مومنان خاص مثل انبیا و اولیاء خود دارد نه ولایت عامی که خداوند به همگان دارد.

بعد فرمود: «**وَ قَدْ صَارَتْ مَوَاحَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ**»^{۱۹} مردم در روایات اهل بیت علیهم السلام عمدتا به غیر شیعه یا شیعه غیر تعلیم دیده مراد است. مردم دوستی ها

^{۱۷} جامع الأخبار، ج ۱، ص ۱۲۸.

^{۱۸} الامالی (للصديق)، ص ۱۱.

^{۱۹} همان.

شون بر پایه دنیاست و منافع و اغراض مادی که به یکدیگر می رسانند موجب پیوند و محبت و ارتباط ایشان می شود و بغض ایشان هم اینطور است ولی شما نباید اینگونه باشید.

در روایت دیگر دارد «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ، فَلَا دِينَ لَهُ»^{۲۰} کسی که بر پایه دین محبت نداشته باشد و بر پایه دین بغض نداشته باشد دین ندارد.

همینطور در روایت داریم که «أَوْثَقَ عَرَى الْإِسْلَامِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ»^{۲۱} محکم ترین و موثق ترین ریسمان و تکیه گاه اسلام همین حب و بغض فی الله است. چیزی که اسلام و دین را در جامعه حفظ می کند همین حب و بغض فی الله است. بعدا توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد.

روایاتی هم درباره وضعیت این افراد در آخرت آمده است مثلا در باره متحابین فی الله در آخرت چنین آمده است: «عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ... نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورُ مَنَابِرِهِمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرِفُوا بِهِ فَيَقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^{۲۲}

کسانی بر منبرهای نورانی اند (منبر یعنی ارتفاع دارند و از خلایق ارتفاع رتبه ای دارند) که نور این منبر و مقام همه اشیاء را روشن می کند در این موقع ملائکه یا دیگران سوال می کنند که ایشان چه کسانی هستند که این رتبه و منزلت را دارند.

جواب می آید که ایشان المتحابین فی الله هستند.

۲- توجه به مومنین

بعد فرمود: « وَ وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَعَاتِفِينَ [لِلْمُتَّقَاتِعِينَ] فِيَّ ». تعاطف از عطف است و لازم معنای عطف آن است که همه اجزای یک شیء به هم توجه داشته باشند مانند درختی که شاخه هایش به سمت هم خم شده باشند.

^{۲۰} کافی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۱۶.

^{۲۱} نهج الفصاحه، ص ۳۲۵، ح ۸۴۲.

^{۲۲} کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۴.

عطف توجه کردن یعنی روکردن به سمت کسی و معنای کنایه آن یعنی میل و شفقت و توجه و مهربانی داشتن و این معنای تعاطف است. متعاطفین یعنی کسانی که علاوه بر این که به هم محبت قلبی دارند مهربانی و مراقبت و شفقت و توجه هم دارند.

در نسخه بدل متقاطعین آمده که باید به معنای نزدیک تعاطف باید باشد چون تقاطع امر طرفینی است و نمیشود که به هر دو مومن که تقاطع کرده باشد صدق کند بر مومنی که از کافر قطع کرده باشد صدق می کند که وجوب محبت برای هر دو بی معنا است.

آیه هایی که ناظر به این معنای تعاطف باشد؛ عبارتند از :

(۱) آیه ۲۹ فتح: «الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» کسانی که از پیروان راستین پیامبر گرامی اسلام هستند نسبت کفار شدت دارند و نسبت به خودشان رحمت دارند. رحمت یعنی مهربانی و شفقت و توجه داشتن و پس نسبت به دشمنان رحمت و شفقت ندارند بلکه شدید هستند.

(۲) آیه ۵۴ مائده: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» ذلیل بودن یعنی نرم و روان بودن و تواضع داشتن که نسبت به مومنین در این آیه شریفه آمده است.

(۳) آیه ۱۷ بلد: «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» این از اوصاف رستگاری و کمال و شروط آن توصیه به حق و رحمت است؛ یعنی هم خود رحمت دارد و هم به دیگران توصیه می کند که رحمت داشته باشید.

۳- تواصل با رحم

« وَ وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيَّ » محبت خدا برای کسانی واجب است که علاوه بر مهربانی رفت و آمد هم دارند. تواصل از صله است. صله رحم یا به معنای رابطه با رحم نسبی است؛ یعنی همه کسانی که به یک رحم ختم می شوند. یا به معنای رحم ایمانی است که در روایات به صله رحم سببی تعبیر شده است. ارتباط و پیوند و رفت و آمد اجتماعی داشتن در حفظ ایمان و کمال آن موضوعیت دارد.

آیه ای که ناظر به این ویژگی تواصل باشد:

(۱) آیه ۲۰۰ آل عمران: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ارتباط و رفت و آمد داشته باشید و این خیلی مهم است اینکه در زیارت تاکید بر ملاقات همدیگر آمده از این باب است.

۲) آیه ۱۰۵ آل عمران: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرماید مراد از تفرق در «تفرقوا» یعنی تفرق اجساد و بدن و مراد از «اختلفوا» در دین و مذهب و باورهاست. قرآن می فرماید اگر قهر و جدایی میان اجساد اتفاق بیافتد این باعث انحراف در دین و ایمان می شود و سستی ایمان می آورد. پس سعی کنید که پیوند ها و ارتباط ها و توأصل را حفظ کنید.

۳) آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۱ رعد: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ... الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» اولوا الالباب کسانی هستند که صله و رفت آمد با کسانی دارند که خدا دستور داده است و خداوند هم دستور به صله خویشان و هم صله مومنان دارد.

در روایات هم داریم که هنگام شهادت امیر المومنین به اهل بیت و اصحاب فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ وَ اِيَاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاتِعِ»^{۲۳} سفارش می کنم که نسبت به هم بخشش داشته باشید و توأصل داشته باشید یعنی قطع ارتباط نکنید.

مراد از «فی» در حدیث

در بخش دوم تعبیر «فی» آمده است. این تعبیر یا به معنای «الله» است؛ یعنی محبت و مهربانی انسان باید برای خدا باشد نه برای اغراض دنیوی و این که چیزی به انسان برسد یا اینکه دیگری هم به او محبت کند یا به دیدارش بیاید. بلکه باید خلوص نیت داشته باشد. و یا این تعبیر «فی» به معنای فی سبیل الله است؛ یعنی محبت ها و دوستی ها بر مدار دین و سبیل خدا باشد و برخلاف آموزه های دین خدا اعم از واجبات و محرّمات نباشد و دوستی ها موجب نشود حرامی مرتکب شوند یا واجبی را ترک کنند. در یک جمله محبت ها باید در دایره دین خدا باشد. برخلاف دیگران که محبتشان بر اساس اغراض مادی و منافع است و برای همین این دوستی ها روز قیامت تبدیل به دشمنی می شود: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^{۲۴} «فی سبیل الله» یعنی دوستی ها باعث نشود که دین را زیر پا بگذارند.

^{۲۳} فتح البلاءة (للصّحی صالح)، ص ۴۴۲، نامه ۴۷.

^{۲۴} زخرف: ۶۷.

هر دو معنی را در این تعبیر می توان جمع کرد به این بیان که محبت ها باید هم بر مدار آموزه های دینی باشد و هم خالصانه برای خدا باشد. یعنی هم «لله» باشد و هم «فی سبیل الله» باشد. مگر کسی که فی سبیل الله را جاهل باشد ولی نیت او خیر باشد.

پیوند تحابب، تعاطف و تواصل

این سه ویژگی پیوند دارند و یکی زمینه بعدی است. حب فی الله باعث تعاطف و عطوفت مهربانی می شود اگر مومنین همدیگر را دوست (حبّ) نداشته باشند نوبت به مهربانی (عطف) نمی رسد، اگر هم برسد مهربانی مطلوب الهی نیست.

تعاطف که آمد تواصل هم می آید و رفت و آمد شکل می گیرد و این همه بر مدار خدا و دین خدا و نه اغراض مادی شکل می گیرد.